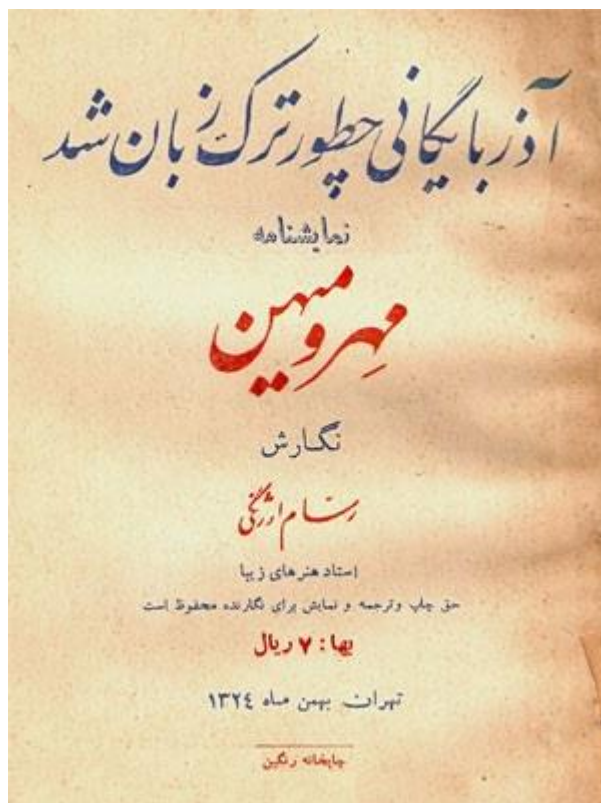
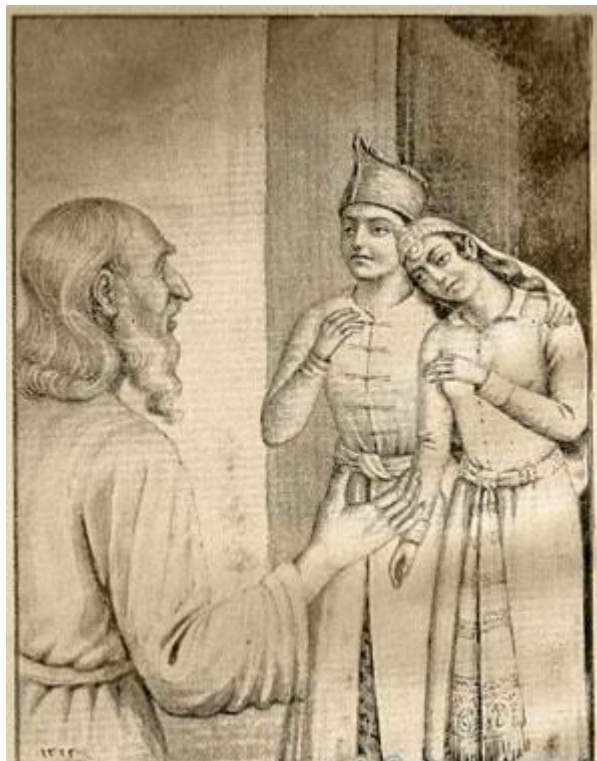


نمایشنامه ی مهر و میهن
آذربایجانی چطور ترک زبان شد



بازی کنان پرده ی اول

- مرد 1 : 35 ساله با لباس دوره ی غازان شاه
- مرد 2 : 40 ساله با لباس دوره ی غازان شاه
- جارچی : 40 ساله با لباس مغولی
- خسرو : 20 ساله مطابق تصویر نقاشی شده
- گلناز : 18 ساله مطابق تصویر نقاشی شده
- سرباز با لباس ویژه ی مغولی 4
- پیرمرد روحانی : مطابق تصویر نقاشی شده
- بیگلربیگی : مطابق تصویر نقاشی شده
- نفر آردل و چماقچی با لباس ویژه ی مغولی 6



پرده ی اول

پرده بالا رفته ، منظره ی یک کوچه پیداست و از دور شنیده می شود که جارچی جار می زند :
 « اوهوی مردم شهر تبریز بدانید و آگاه باشید فرمان جهان مطاع غازان شاه است : هر کس از افراد رعیت
 از مرد و زن و بچه به فارسی تکلم و گفتگو کند ، زبانش بریده می شود»

بعد دو نفر مرد رسیده به طریق زیر با هم صحبت می کنند و دختری از درزِ در به سخنان آن ها گوش می
 دهد:

اولی : شنیدی ؟

دومی : چی چی را ؟

اولی : مرد که جار می زند

دومی : آری ، راستی غازان خان چه خیال کرده و چه می خواهد بکند !؟

اولی : هیچ . مقصودش معلوم است می خوهد مردم را به زور ترک مغول کند.

دومی : خنده ی مسخره آمیزی نموده و می گوید : مگر با این کچلک بازی های می شود مردم را ترک و
 مغول کرد!

اولی : استهزا نکن ، استهزا نکن ، با همین کارها زبان ملت را ترک مغول خواهند نمود، منتها قدری طول
 دارد ، شنیدم غازان شاه چنگیز خان را در خواب دیده که بی اندازه افسرده و آزرده است ، سبب آزردگی را
 پرسیده ، جواب داده : اگر بخواهید روح من شاد شود مردم را وادارید ترکی حرف بزنند.

دومی : بلی ! بلی ! ما ایرانیان به پاس احترام قتل و غارتی که چنگیز و اعقابش در این مرز و بوم کرده اند
 باید ترکی حرف بزنیم و نگذاریم روح آن مرحوم آزرده شود.

در این موقع جارچی رسید ، این دو نفر با ترس خود را کناری کشیدند ولی همان طور دختر از میان در

نگاه نموده گوش می دهد

جارچی : او هووی مردم شهر تبریز بدانید و آگاه باشید فرمان جهان مطاع غازان شاه است : هر کس از افراد رعیت از مرد و زن و بچه به فارسی تکلم و گفتگو کند ، زبانش بریده می شود.

جارچی رد شد ولی باز صدایش از دور شنیده می شود که سخن خود را تکرار می نماید و آن دو نفر نیز نجوا کنان می روند ، طولی نمی کشد چهار سرباز مغول دو نفر ایرانی را کِشان کِشان و کتک زنان می آورند و آنان اصرار دارند که سربازها بگذارند آنها سخن خود را بگویند

سرباز : بروید ، بروید ، پلیدکان بد ایرانی تا به کیفر خود برسید.
ایرانی : رها کن گفته ی خود را بگویم / از آن پس دست از هستی بشویم
سرباز :

بگو ، هر آنچه باشد آرزویت / که زین پس کس نبیند گفتگویت
به فرمان غازان خان جهانگیر / که دارد حکم بر افلاک و تقدیر
زبان ناکست گردد بریده / بماند چشم پژمانت دریده
ایرانی:

ز ما بگو به شهریار غازان / مترسان ما را به زنجیر و زندان
زنده نمی ماند کسی در جهان / زنده و جاویدان بماند ایران
جانبازی در راه وطن کار ماست / وطن پرستی رای و شعار ماست
جز این نه بود ما را ورد زبان / زنده و جاویدان بماند ایران
زن و مرد ایران چو درنده شیر / بود در جنگ ترک و تازی دلیر
آه و فغان از گردش آسمان / زنده و جاویدان بماند ایران
بمیرد ایرانی نگردد زبون / ننگ را بشوید ز دامن به خون
به کوی بیگانه نیارد امان / زنده و جاویدان بماند ایران

چون اشعار بالا به انجام می رسد سربازان ، آنها را از صحنه بیرون کرده و می برند ، جوان چهارشانه و خوش سیمایی که تقریباً بیست سال دارد می رسد و همین که می خواهد در بزند ، دختر در را باز نموده ، بیرون می آید و مشغول صحبت می شوند

جوان : تو این جا چه می کنی گلناز ؟
گلناز : چه بایستی بکنم ؟ انتظار تو را می کشیدم.
جوان : من باور نمی کنم که همچو مقامی پیش تو داشته باشم.
گلناز : خب پس خسرو تو در مهر و وفای من شک داری؟
خسرو : نه نه هرگز ! تو یار وفادار منی.

در این هنگام خسرو دست به زلف های گلناز زده ، می گوید:
خسرو : عزیزم این طور زلف هایت را به باد نشده به پریشانی من رحم کن.
گلناز : خسرو باز شاعریت گل کرده ؟
خسرو : عزیزم هر که تو را با این زیبایی ببیند شاعر می شود ، گناه من نیست.
باید اول به تو گفتن که چنین خوب چرایی ؟
گلناز : خسرو بگذر از این حرف ها ، خبر داری ؟

خسرو : از چه ؟

گلناز : هر که فارسی حرف بزند مأمورین دولت زبانش را خواهند بُرید!

هر دو از روی استهزا خنده می کنند

خسرو : آری من هم شنیدم چنین جار کشیده اند

گلناز : من خودم یک دقیقه پیش جارچی را دیدم که جار می کشید

خسرو : خیلی غریب است بیگانه ها بعد از آن که مالک کشور ما شدند حالا می خواهند زبان خودشان را به ما تحمیل کنند!!

گلناز : اکنون تکلیف چیست ؟

خسرو : هیچ ، ما هرگز اعتنا به امر غازان نمی کنیم و زبان نیاکان خویش را ترک نمی نماییم.

بعد رباعی های زیر را با آهنگ ویژه می خواند:

خسرو:

بنگر به چه روز اوفتاده است وطن / بر غیر ، عنان خویش داده است وطن

وقت است به امداد وی آماده شویم / آغوش به سوی ما گشاده است وطن

پیوسته مدافع وطن باید بود / قربان وطن ز مرد و زن باید بود

در ملک کیان غازان شود حکمروا / تا چند در این رنج و محن باید بود ؟

رباعی های زیر را گلناز با آهنگی ویژه با ساز می خواند:

گلناز :

در راه وطن جان و سرم گر برود / آسوده ز نیرنگ عدو می نشود

جز آنکه ز بیگانه وطن گردد پاک / ایران از نو از آن ایرانی شود

من دختر اردشیر و ساسان و جَمَم / در جنگ عدو بسان شیر دُرَمَم

در حفظ زبان مادری می کوشم / غم نیست ز دشمن گر برسد ستم

پس از خواندن رباعیات بالا گلناز سر را به شانه ی خسرو تکیه می دهد و پیرمرد ریش سفیدی با پیراهن بلند و سفید نمودار می شود ، گلناز و خسرو را مخاطب نموده می گوید:

پیرمرد : من مبشر سعادت ایرانم ، آمده ام به شما مژده ی طلوع ستاره ی خوشبختی میهن را بدهم ، وظیفه ی هر ایرانی با شرف است که در نگاهداری زبان فارسی پافشاری کند ولی شما موفق خواهید شد و اهالی

این سرزمین را بیگانگان ترک زبان خواهند کرد اما روزی خواهد رسید که یکی از فرزندان پاک وطن

پیشوای ایران می شود و شما را وادار می کند به زبان مادری خود گفتگو کنید ، اما شما آن زمان زبان

مغول و ترک را زبان مادری خیال خواهید کرد و زبان خودتان به خودتان بیگانه خواهد نمود.

سپس پیرمرد رفته و خسرو و گلناز در عالم بهت می مانند مثل اینکه رؤیایی دیده اند

خسرو : من پیرمردی را دیدم...

گلناز : من هم او را دیدم که می گفت یکی از فرزندان رشید میهن پیشوای ایران خواهد شد و وطن را از دست دشمن نجات خواهد داد.

در این هنگام بیگلربیگی شهر سواره با چند نفر اردل و یساول و غیره از راه می رسند و می شنوند که

خسرو و گلناز فارسی حرف می زنند

بیگلربیگی : پسر بیا جلو ببینم ، جاری که جارچی پادشاه می زد مگر نشنیدی ؟

خسرو : چرا شنیدم
بیگلربیگی : پس چرا فارسی گفتگو می کنید ؟
گلناز (با کمال تهور) : وظیفه ی هر ایرانی با شرف است که در نگاهداری زبان فارسی بکوشد.
بیگلربیگی : این دختره چقدر جسور است ، بگیریید ، باید زبان اینها بریده شود.
مأمورین خسرو و گلناز را گرفته و دست بسته می برند و پرده می افتد.

ادامه دارد

در سرزمین من زنی از جنس آه نیست
این یک حقیقت است که در برکه ماه نیست
این یک حقیقت است که در هفت شهر
دیگر دلی برای سفر رو به راه نیست